

مطابع
قارئنگی



تأملی در

مدرنیتۀ ایرانی

بحثی درباره گفتمانهای روشنفکری
و سیاست مدرنیزاسیون در ایران

علی میرسپاسی
ترجمۀ جلال توکلیان

فهرست

۹	□ سخن مترجم
۱۲	□ مقدمه نویسنده بر ترجمه فارسی
۱۸	□ پیشگفتار
۲۱	□ مقدمه: مدرنیته و «فرهنگ»
۲۱	درباره یک کش مکش
۲۸	معضلات گفتمان توسعه
۳۶	بازگشت به خویشتن بومی: انقلاب ایران
۳۹	خط سیر کتاب
۴۴	۱. روایتهای غربی مدرنیته
۴۴	مقدمه
۴۵	شرق‌شناسی و شکایتهای غرب محورانه
۵۰	نامه‌های ایرانی مونتسکیو
۵۹	هگل: استعماری کردن تاریخ
۷۹	کارل مارکس: روایت ماتریالیستی از مدرنیته
۸۷	شرق‌شناسی و اسلام
۱۰۶	نتیجه گیری
۱۰۹	۲. روش‌نگرانی مشروطه: سازگاری با تمدن غرب
۱۰۹	مقدمه
۱۱۱	جنبیش مشروطه: سازگاری حاصل از تسلیم
۱۲۵	۳. بحران سکولاریسم و خیزش اسلام سیاسی
۱۲۵	مقدمه
۱۲۷	زواں دموکراتی سکولار (۱۳۲۰-۳۲)
۱۳۷	مدرنیزاسیون و «نارضایتی» حاصل از آن

۱۴۶	سیاسی شدن تشیع
۱۵۳	اصلاحات در نهادهای دینی
۱۶۳	نتیجه‌گیری
۱۶۹	۴. اسلام در مقام ایدئولوژی مدرن‌سازی: آل احمد و شریعتی
۱۶۹	مقدمه
۱۷۱	آل احمد: «بازگشت» به «ریشه‌ها»
۱۹۹	علی شریعتی: گفتمان بازگشت به اصل در قالب ایدئولوژی اسلامی
۲۲۱	نتیجه‌گیری
۲۲۳	۵. متکران آلمان و فرهنگ مدرنیته
۲۲۳	مقدمه
۲۲۷	موقعیت آلمان
۲۳۶	«گفتمان بازگشت به اصل» در آرای فریدریش نیچه و ارنست یونگر
۲۵۲	مارتبین هایدگر
۲۶۸	نتیجه‌گیری
۲۷۳	۶. تراژدی چپ ایرانی
۲۷۳	مقدمه
۲۷۵	نگاهی گذرا به تاریخ حرکتهاي چپ‌گرایانه در ایران
۲۸۱	انقلاب و چپ
۲۹۱	پایگاه اجتماعی و عناصر سازنده چپ
۲۹۸	انتقاد از چپ
۳۰۱	پاسخ به نقدها
۳۰۴	۷. مدرنیته‌های زمانه ما
۳۰۴	فکر اسلامی
۳۱۴	مدرنیزاسیون و بقای فرهنگها
۳۱۹	مخصصه سکولاریسم
۳۲۲	لوازم نظری و تبعات سیاسی
۳۲۷	□ بادداشتها
۳۵۹	□ کتابشناسی
۳۷۱	□ نمایه

سخن مترجم

تأملی در مدرنیته ایرانی، داستان مواجهه شورمندانه و پرماجرای قوم ایرانی با مدرنیته است. داستان از خود مدرنیته شروع می‌شود. از حادثه خجسته‌ای که در غرب اتفاق می‌افتد و هم‌زمان، متفکران و فلاسفه‌ای که ظهور می‌کنند، تا این رخداد جدید را بشناسند و از آن تفسیری ارائه دهند. اما این متفکران، در تفسیر خود، به حضور یک «غیر» یا «بیگانه» نیاز دارند تا در تقابل با آن، خود مدرن خویش را تعریف کنند. چنین است که دوگانه‌های عقلانی-غیرعقلانی، متمدن-بربر، غربی-شرقی، اروپایی-«غیر» و بالاخره مدرن-ستی پدید می‌آید و هر آنچه معقول و گشوده و مداراخواهانه و عرفی است به اولی، و هر آنچه تعصب، جمود، بندگی و دینی است، به دومی نسبت داده می‌شود. متفکران غربی، از مونتسکیو و هنگل و مارکس گرفته تا برنارد لوئیس و هاتینگتون، هر یک به سهم خود می‌کوشند تا به روایت اروپامدار از مدرنیته استحکام بخشنند، مدرنیته را تجربه انسان اروپایی معرفی کنند و جوامع دیگر را در جایگاهی بنشانند که بیرون از ساحت مدرنیت قرار دارد. فصل اول کتاب شرح چگونگی تکوین و تحریر این روایت جزئی و اروپامدارانه از مدرنیته است.

اما در این سوی عالم و در ایران، که جذایت مدرنیته عقول بسیاری را به تسخیر خود درآورده، این روایت اروپامحور از مدرنیته، توسط بسیاری از نخبگان و روشنفکران عصر مشروطه (فصل دوم کتاب) و حکومت اقتدارگرای پهلوی (فصل سوم) پذیرفته می‌شود. تکاپوی حکومت پهلوی معطوف این امر است که با اتخاذ سیاستی آمرانه و خشونتبار و بی‌اعتنای سنت و بافت بومی و فرهنگی جامعه، مدرن شدن به شیوه غربی را، به سرعت در جامعه ایران محقق کند. این خط مشی سیاسی، ضد خود را، در درون خود می‌آفریند. با ویران شدن بافت سنتی جامعه، نسلی شوریده، فقیر و از خود بیگانه پدید می‌آید. این نسل جدید که در حاشیه

شهرهای شلوغ و پرازدحام می‌زید، تنها در حسینیه‌ها و مساجد است که آرامش خود را بازمی‌یابد و می‌تواند چندی در جهان سنتی و از دست رفته و نوستالژیک خود را زیست کند. اما این مساجد و مراکز در سیطره روحانیت قرار دارد که خود به شدت از سیاست مدرنیزاسیون شاه ناخستند است. با سیاسی شدن روحانیت، که با ظهور آیت‌الله خمینی محقق می‌شود، جریانهایی در آن رشد می‌کنند که می‌خواهند نظرآ و عملآ جایگزینی برای سیاست مدرنیزاسیون حکومت بیابند.

در همین دوره و در بیرون از حوزه روحانی، دو روشنگر مهم، آل احمد و شریعتی، ظهور می‌کنند. این دو متفکر، که از بانیان گفتمان بازگشت به اصل هستند، در تلاش اند تا با ارائه یک ایدئولوژی بومی، و صورت مجدد بخشیدن به مدرنیته، آن را با بافت و فرهنگ بومی و سنتی ایران سازگار کنند (فصل چهارم). اما این تنها در ایران نیست که سیاست مدرنیزاسیون «از بالا»، «سریع»، «خشونت‌بار» و «بی‌توجه به بافت فرهنگی جامعه»، به گفتمان بازگشت به اصل می‌انجامد. هر جا که این روایت تمامت‌خواهانه و سلطه‌طلبانه از مدرنیته حاکم شود، گفتمانهای اصالت‌گرا، بومی‌گرا و هویت‌طلب مجال رشد پیدا می‌کنند. چنانچه در نمونه آلمان – همچون نمونه ایران – شاهد ظهور گفتمان «بازگشت به اصل» هستیم. نویسنده، در فصل پنجم، به تشریح نمونه آلمانی این گفتمان می‌پردازد و آراء مبدعان آن را با مبدعان ایرانی این گفتمان مقایسه می‌کند و تأثیر اولی را بر دومی بازمی‌نمایاند.

باری گفتمان بازگشت به اصل در ایران، به اقتدار روحانیت، و در آلمان به سیطره نازیسم می‌انجامد. اما این تنها پادشاه نگون‌بخت ایران نیست که قربانی درک خود از مدرنیزاسیون می‌شود. چپ‌گرایان ایرانی نیز – که خود روایت غرب محور و علی‌الظاهر عینیت‌گرای دیگری از مدرنیته را پذیرفته‌اند و بر این اساس از نقش و تأثیر شگرف فرهنگ در جامعه غافل‌اند و آن را روبنایی بیش نمی‌دانند – از دیگر قربانیان هستند. با شرح تقدیر شوم و مصیبت‌بار چپ‌گرایان ایرانی، در فصل ششم کتاب، نویسنده داستان مدرنیته ایرانی را به پایان می‌برد.

در فصل آخر و هفتم، نویسنده در باب امکان سکولاریسم و دموکراسی در ایران – که مسئله‌اوست – تأمل می‌کند و در گفت‌وگوهایش با برخی اسلام‌گرایان قدیم و برخی مدرنیستهای جدید، نفعهای می‌یابد از آن امید که شادی می‌بخشد و راحت می‌فزاید، و لذا امیدوارانه، به انتظار پرده دیگری از این ماجراهای شگرف می‌نشیند. با

این شرط که در آن سوی عالم، یعنی در غرب نیز، روایت تمامت خواهانه اروپایی از مدرنیت، دستخوش تحول شود و روایتها بی تغیر شود که در آن نیازی به ابداع «غیر» تخیلی شرقی نباشد، تا در آن به دیده تحقیر نگریسته شود.

علی میرسپاسی استاد مطالعات خاورمیانه در دانشگاه نیویورک است. او لیسانس علوم سیاسی خود را از دانشگاه تهران گرفت. بعد به امریکارفت و در آنجا از دانشگاه امریکن، دکترای خود را در رشته نظریه‌های جامعه‌شناسی اخذ نمود.

کتاب تاملی در مدرنیته ایرانی در سال ۲۰۰۰، توسط انتشارات دانشگاه کمبریج به چاپ رسید و پس از انتشار با استقبال محافل علمی و دانشگاهی امریکا روبرو گردید و در چند دانشگاه به عنوان متن درسی انتخاب شد. در سال ۲۰۰۱، مؤسسه هنر، فرهنگ و ارتباطات در امریکا این کتاب را به عنوان بهترین پژوهش فرهنگی سال برگزید. هم‌اینک نیز نویسنده در حال تکارش کتابی در باب «دانش و جغرافیا» است، کتاب دموکراسی یا حقیقت، قبلًا از او توسط همین ناشر منتشر شد. شایان ذکر است که نقل قولها و عبارات مربوط به متون فارسی از اصل فارسی آنها آورده شده است و تنها در سه مورد که دستیابی به متن اصلی امکان‌پذیر نگردید به ترجمه عبارات انگلیسی بستنده شد. همه نقل قولهای فصل هفتم نیز ترجمه هستند.

در خاتمه و در مقام مترجم کتاب، لازم می‌بینم از دوست عزیزم، حسین پایا تشکر کنم. ترجمة این کتاب به پیشنهاد او بود و پس از شروع نیز، هرگاه وقفه‌ای در کار می‌افتد، تشویقهای خاطرانگیز او، تداوم کار را میسر می‌ساخت. در امر ترجمه نیز، هرگاه با اشکالی مواجه می‌شدم از یاری دوست عزیز دیگرم، هومن پناهندۀ بهره‌مند بودم که صمیمانه از او تشکر می‌کنم. البته به رغم این همه، و به رغم حُسن ظنی که نویسنده محترم به این ترجمه دارد، لغزشها و خطاهایی در آن راه یافته، اما چه باک از خطایی که خطأپوش آن زیاد است.

این ترجمه را به یاد پدر عزیزم تقدیم می‌کنم.

تهران

اردیبهشت ۱۳۸۳

مقدمه نویسنده بر ترجمه فارسی

مدرنیته، در نگرشی باز و انتقادی، تلاشی است برای هستی دادن به یک موقعیت اجتماعی و فرهنگی؛ آنسان که یک فرد، و یا یک جامعه بتواند «این عصر» و «این زمانه» را خانه و آشیانه خود سازد. هم تجربه تاریخی اروپاییان و هم تجربه بسیار پرتش و معاصر ما ایرانیان، میین هدفی غیر از این نبوده است. داستان تحقق مدرنیته، در اروپای غربی، البته داستانی چندان بی حادثه نبود. پدید آمدن این بنای جدید، در آن دیار هم چندین قرن به درازا کشید و گاه، به حوادثی پراصطراب، خونبار و تشویش‌زا آمیخته شد. کلیسا و نهاد پادشاهی، تنها وقتی که جوامع اروپایی را به آستانه فروپاشی رسانندند، با الزامات دنیای جدید کنار آمدند و خود را در جایگاه فعلی نشانندند. با این همه، داستان تحقق مدرنیته در اروپای غربی، داستانی یگانه نبود و در هر کشوری، تقریری جدا داشت. در فرانسه، بدون نابودی نهاد سلطنت، امکان سازش میان آن جامعه و دنیای مدرن حاصل نیامد. در انگلستان که نهادهای شهری و حوزه عمومی وسیع‌تر و استوارتری داشت، نهاد سلطنت با دست شستن از اقتداری همه‌جانبه و رضایت دادن به محدود شدن قدرتش، امکان بقا یافت. در آلمان اما، مسئله دشوار‌تر و پیچیده‌تر بود. فرانسه و انگلستان توanstند میان ارزشها و نهادهای کهن، و الزامات دنیای مدرن پلی بزنند و فرایند «دردن‌کِ گذار از سنتهای بدوى» به «آینده‌ای امیدوارانه» را، در مقایسه با آلمان، با سرعتی بیشتر و تشویش و تردیدی کمتر طی کنند. آنچه باعث شد این دو کشور، فرایند «گذار» را با سرعت بیشتری از سر بگذراند، وجود قشرهای مختلف شهری بود. مردمی که در شهرها می‌زیستند، از سویی، کمتر به کلیسا و سلطنت وابسته بودند، و از سویی دیگر، در جامعه جدید از امکانات و منابع بی حد و حصری بهره‌مند بودند. اما در مورد آلمان باید گفت که گرچه ایده‌پردازی در باب دنیای مدرن و امداد آلمانهاست،

اما، آنان، آنقدر در خیال ساختن «خانه» ای ایده‌آل و آرمانی بودند، که از تحقق عملی آن بازماندند. ویژگی مدرنیته و دنیايش این بود که درهای آزادی و دموکراسی را به روی انسانها می‌گشود و سپس آنها را به حال خود رها می‌کرد و به حیرانی، سرگشتگی و دغدغه‌های آنها کاری نداشت. متفکران آلمانی به این امر قانع نبودند. آنها نمی‌خواستند که افق جامعه باز شود، ولی انسانهای مدرن خود را در آن «گم» کنند. آنها در مدرنیته خود به دنبال معنی و اصالتهای ازدست‌رفته بودند و در باب غایت و هستی انسانی تأمل می‌کردند. با این حال، در خانه‌ای که آلمانها برای خود ساختند، جز کینه و نفرت نسبت به جهان، معنایی دیگر، مجال بروز نیافت. سرانجام با ورود سربازهای بیگانه بود که این کشور به دنیای مدرن پیوست.

داستان مدرنیته در ایران بیان امید و اضطرابی است که زیستن در جهان معاصر، در ما پدید آورده است. تحقق مدرنیته در ایران، بدون یک شجاعت ذهنی و آمادگی برای یک «خانه‌تکانی» فرهنگی و دل کنن از بسیاری از تعلقات به ارث رسیده، بعید است که عملی شود. با این وجود، مدرنیته آنقدر جذاب است و آنقدر امید برای سعادتمندی و نیل به آسایش زندگی در دلها می‌افروزد که نمی‌توان از آن به سادگی گذشت. در چنین موقعیتی، مسئله ما ایرانیان رسیدن به نوعی تعادل روحی و فرهنگی میان هویت یگانه تاریخی مان و ارزشها و ساختارهای جهان جدید است. اما رسیدن به چنین تعادل فرهنگی و اجتماعی‌ای، خود داستانی پر ماجرا و بغمجح است. مدرنیته ایرانی، در واقع تاریخ تلاش برای رسیدن به این تعادل فرهنگی است. در عصر مشروطه، نخبگان و روشنفکران جامعه چنان شیفتۀ دنیای جدید اروپایی شدند که بدون تأمل جدی و انتقادی به فکر «اروپایی کردن» ایران افتادند و به کپی برداری از نهادها و ارزش‌های غربی مشغول شدند. در جنبش ملی، به رهبری دکتر محمد مصدق، تصویر مشروطه‌خواهانه از مدرنیته به صبغه‌ای ملی‌گرایانه آمیخته شد. و در مدتی کوتاه، این امید پدید آمد که ایران در حال تحول به سمت یک جامعه دموکراتیک است. اما این تجربه، توان مقابله با نهادها، تصورها و نیروهای کهن جامعه را نداشت و عقیم ماند. با شکست این تجربه گفتمانی به ظاهر این جهانی پدیدار شد که در پی حل مسئله معاصر شدن ما بود، اما با تضادی که با تفکر دموکراتیک داشت، چند دهه از تاریخ ایران را به کثرراهه برد. شاید شنیدن داستان مدرنیته ایرانی، و مشاهده این موانع سخت و جدی، سبب